

۷ - براهین الوهیت

از حضرت عبدالمهتاء در مفاوضات است قوله العزيز: "اگر چنانچه هر شیئی غیر محسوس را انکار کنیم حقائق مسلمة الوجود را باید انکار نمائیم مثلا ماده اثیریّه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است قوه جاذبه محسوس نیست و حال آنکه محقق الوجود است از چه حکم بر وجود اینها میکنیم از آثارشان مثلا این نور تموجات آن ماده اثیریّه است از این تموجات استدلال بر وجود او میکنیم و قوله العظیم روح حیوان نبر محسوس نگردد و باین قوای جسمانیه ادراک نشود بچه استدلال بر وجود روح حیوانی نمائیم شبهه نیست که از آثار استدلال بر آن کنی که در این حیوان قوه که در نبات نیست هست آن قوه حساسه است یعنی بیناست، شنواست و همچنین قوای دیگر از اینها استدلال کنی که یک روح حیوانی است."

و قوله البین: "قوه عقل محسوس نیست و صفات انسانیّه بتمامها محسوس نیست بلکه حقائق معقوله است و همچنین حب نیز حقیقت معقوله است ... حتی ماده اثیریّه که قوایش را در حکمت طبیعیّه حرارت و نور و کهربا و مغناطیس گویند آن نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه و همچنین نفس طبیعت نیز حقیقت معقوله است نه محسوسه و همچنین روح انسانی حقیقت معقوله است نه محسوسه."

و از آن حضرت در خطاب به دکتر فورال است قوله العزيز: "اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی تجرد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی، محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم، وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و از این گذشته تفاوت مراتب در حیز حدود مانع از ادراک است پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیز حدود مانع از ادراک است جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیّه انسان که کاشف حقائق اشیاست بیخبر است ولی انسان در جمیع این مراتب با خبر. هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بی خبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقوائد عقلیّه و نظریّه و منطقیّه و طلوعات فکریّه و انکشافات وجدانیّه معتقد بحضرت الوهیت میگردد و کشف فیوضات الهیّه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت الوهیت غیر مرئیّه است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیّه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئیّه مینماید ولی آن حقیقت کما هی هی مجهول النعت است مثلا ماده اثیریّه موجود ولی حقیقتش مجهول و بآثارش محتوم حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیریّه اثبات میگردد. ما چون در فیوضات الهیّه نظر کنیم متیقن بوجود الوهیت گردیم."

و از آن حضرت در مفاوضات است قوله العزيز: "طبیعت کیفیتی است و یا حقیقی است که بظاهر حیات و ممات و بعبارة اخری ترکیب و تحلیل کافه اشیا راجع باوست و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیبات کامله و

هندسه بالغه است که ابداً از او تجاوز نمیکند و بدرجه نیکه اگر بنظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئیّه از کائنات تا اعظم کرات جسمیه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیّه چه از جهه ترتیب چه از جهت ترکیب و خواه از جهه هیئت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابداً از او تجاوز نمیکند و چون بخود طبیعت نظر میکنی می بینی که استشعار و اراده ندارد مثلاً آتش طبیعتش سوختن است بدون اراده و شعور می سوزاند و آب در طبیعتش جریان است و بدون اراده و شعور جاری میشود و آفتاب در طبیعتش ضیاء است و بدون اراده و شعور میتابد و بخار در طبیعتش صعود است و بدون اراده و شعور صعود مینماید. پس معلوم شد جمیع کائنات حرکات طبیعیشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک باراده نیست مگر حیوان و بالخصوص انسان و انسان مقاومت و مخالفت طبیعت تواند زیرا کشف طبایع اشیاء را کرده و بواسطه کشف طبایع اشیاء بر نفس طبیعت حکم میکند و این همه صنایع را که اختراع کرده بسبب کشف طبایع اشیاء است مثلاً تلغراف اختراع کرده که بشرق و غرب کار میکند پس معلوم شد که انسان بر طبیعت حاکم است. حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده میکنی میشود گفت که این از تأثیرات طبیعت است با وجود اینکه شعور ندارد و ادراک هم ندارد؟ پس معلوم شد این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حقّ قدیر است که او مدبّر عالم طبیعت است بهر نوعی که میخواهد از طبیعت ظاهر میکند.

از جمله اموری که در عالم وجود حادث میشود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانی است در این صورت انسان فرع است و طبیعت اصل. میشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاته در قبضه قدرت حقّ است و آن حیّ قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر او است.

و قوله العزیز: "و از جمله دلائل و براهین الوهیت آنکه انسان خود را خلق ننموده بلکه خالق و مصوّر دیگری است و یقین است و شبه نیست که خالق انسان مثل انسان نیست زیرا یک کائن ضعیف کائن دیگری را خلق نتواند و خالق فاعل باید جامع جمیع کمالات باشد تا ایجاد صنع نماید. آیا ممکن است که صنع در نهایت کمال باشد و صانع غیر کامل؟ آیا میشود که نقش در نهایت اتقان باشد و نقاش در صنعت خویش ناقص؟ چه که صنعت اوست و خلق اوست بلکه نقش مثل نقاش نباشد. اگر نقش مثل نقاش بود خود را نقش می نمود و نقش هر چند در نهایت کمال باشد اما بالنسبه به نقاش در نهایت نقص است. لہذا امکان معدن نقائص است و خدا معدن کمال. نفس نقائص امکان دلالت بر کمالات حقّ میکند مثلاً چون انسان را نگری ملاحظه نمائی که عاجز است همین عجز خلق دلیل بر قدرت حیّ قدیری است زیرا تا قدرت نباشد عجز تصوّر نگردد. پس عجز خلق دلیل بر قدرت حقّ است و تا قدرت نباشد عجز تحقق نیابد و از این عجز معلوم شد که قدرتی در عالم هست مثلاً در عالم امکان فقر است لابد غنائی هست که فقر در عالم تحقق یافته و در عالم امکان جهل است لابد علمی هست که جهل تحقق بسته چه که اگر چنانچه علم نبود جهل تحقق نمیگرفت چرا که جهل عدم علم است اگر وجود

نبود عدم تحقّق نی‌یافت جمیع امکان مسلّم است که در تحت حکم و نظامی است که ابداً تمرّد نتواند حتّی انسان نیز مجبور بر موت و خواب و سائر حالات است یعنی در بعض مراتب محکوم است لابد این محکومیت حاکی دارد مادام که صفت ممکنات احتیاج است و این احتیاج از لوازم ذاتی اوست پس یک غنی هست که غنی بالذات است. مثلاً از نفس مریض معلوم است که صحیحی است اگر صحیحی نبود مریض اثبات نمیشد. پس معلوم شد که حیّ قدیری هست که او جامع جمیع کمالات است چه اگر جامع جمیع کمالات نبود او نیز مثل خلق بود. و همچنین در عالم وجود ادنی صناعی از مصنوعات دلالت بر صانع میکند مثلاً این نان دلالت میکند بر اینکه صانعی دارد سبحان الله تغییر هیئت کائنات جزئیّه دلالت بر صانعی میکند و این کون عظیم غیر متناهی خود بخود وجود یافته و از تفاعل عناصر و موادّ تحقّق جسته این فکر چقدر بدیهی البطلان است و اینها ادلّه نظری است برای نفوس ضعیفه اما اگر دیده بصیرت باز شود صد هزار دلایل باهره مشاهده میکنند."

و قوله الجلیل: "و چون بنظم طبیعی در کمال اتقان و مطابق حکمت در تحت قانون کلی ترکیب و امتزاج یافت واضح است که ایجاد الهی است نه ترکیب و ترتیب تصادفی زیرا که ایجاد اینست که از هر ترکیبی کائنی موجود شود اما از ترکیب تصادفی هیچ کائنی موجود نگردد مثلاً اگر بشر با وجود عقل و ذكاء عناصری را جمع کند ترکیب کند چون بنظم طبیعی نیست لهذا کائن حیّ موجود نشود ... این ترکیب اصلی ترکیب الهی است و امتزاج را خدا میدهد و بر نظم طبیعی است و از این جهت از این ترکیب یک کائنی موجود شود و وجودی تحقّق یابد اما از ترکیب بشر ثمری حاصل نگردد زیرا بشر ایجاد نتواند."

و از آن حضرت خطاب به دکتر فورال است قوله العزیز: "عقل استدلال بر وجود یک حقیقت غیر مرئیّه نماید که محیط بر کائنات است و در هر رتبه از مراتب ظهور و بروزی دارد ولی حقیقتش فوق ادراک عقول چنانچه رتبه جماد ادراک حقیقت نبات و کمال نباتی را ننماید و نبات ادراک حقیقت حیوانی را نتواند و حیوان ادراک حقیقت کاشفه انسان که محیط بر سائر اشیاء است نتواند. حیوان اسیر طبیعت است و از قوانین و نوامیس طبیعت تجاوز نکند ولی در انسان قوه کاشفه ایست که محیط بر طبیعت است که قوانین طبیعت را در هم میشکند مثلاً جمیع جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعت اند این آفتاب باین عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ اراده ندارد و از قوانین طبیعت سر موئی تجاوز نتواند و همچنین سائر کائنات و جماد و نبات و حیوان هیچیک از نوامیس طبیعت تجاوز نتواند بلکه کلّ اسیر طبیعت اند ولی انسان هرچند جسمش اسیر طبیعت است و لکن روح و عقلش آزاد و حاکم طبیعت. ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذیروح متحرک خاکی است اما روح و عقل انسان قوانین طبیعت را میشکند مرغ میشود و در هوا پرواز میکند و بر صفحات دریا بکمال سرعت میتازد و چون ماهی در قعر دریا می‌رود و اکتشافات بحرّیه میکند و این شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است و همچنین قوه کهربائی این قوه سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس مینماید و این خرق قانون طبیعت است و همچنین اسرار مکنونه طبیعت که بحکم طبیعت باید مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبیعت را کشف نماید و از حیّز غیب به حیّز شهود می‌آورد و این نیز خرق قانون طبیعت است. و همچنین خواص اشیاء از اسرار طبیعت است انسان آنرا کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتیه را

باستدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخبره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافتات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوه معنویه که کاشف حقائق اشیاء است از شرق به غرب مخبره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است. دقت نمائید که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و انکشافات کلّ از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوه کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیز غیب بحیز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است خلاصه آن قوه معنویه انسان که غیر مرئی است تیغ را از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم. انسان را قوه اراده و شعور موجود ولکن طبیعت از آن محروم. طبیعت مجبور است و انسان مختار و طبیعت بی شعور است و انسان با شعور، طبیعت از حوادث ماضیه بیخبر و انسان با خبر، طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم، طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز با خبر. اگر نفسی تخطر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع کمالات است این کمالات جلوه از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالات است نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کلّ است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقق یابد که کلّ از آن محروم باشد. و طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقائق اشیاء است و این حقایق کائنات هرچند در نهایت اختلاف است ولی در غایت ارتباط و این حقائق مختلفه را جهت جامعه لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد مثلا ارکان و اعضاء و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلاف است ولی جهت جامعه که از آن تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را بیکدیگر ربط میدهد که منتظماً تعاون و تعاضد حاصل گردد و حرکت کلّ اعضاء در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول یابد اما جسم انسان از آن جهت جامعه بکلی بیخبر و حال آنکه باراده او منتظماً وظیفه خود را ایفاء مینماید."

و قوله العزیز: "ولی آن حقیقت کما هی هی مجهول النعت است مثلا ماده اثیریّه موجود ولی حقیقتش مجهول و بآثارش محتوم حرارت و کپریا و ضیاء تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیریّه اثبات میگردد. ما چون در فیوضات الهی نظر کنیم متیقن بوجود الوهیت گردیم مثلا ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائی تحقق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی؟ و ترکیب محصور در سه قسم است لا رابع له ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقق نیاید و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آن است که آن ترکیب از لوازم ضروریّه اجزاء مرکبّه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسعه عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتاب است در اینصورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم ذاتی از هر کائی انفکاک نیابد شقّ ثالث باقی میماند و آن ترکیب ارادی است که یک قوه غیر مرئی که تعبیر بقوه قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است."

و در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله جلّ و عزّ: "اگر صاحب بصر درست ملاحظه نماید و تفکّر کند در جمیع آنچه ظاهر شده و میشود و وارد گشته و میگردد اثمار سدره حکمت الهی را در کلتشیئی مشاهده مینماید طوبی لمنصف بصیر و طوبی لعالم خبیر."

*****حاشیة*****

پاستور فیلسوف مبتکر حیاتی شهیر فرانسوی از تفکّر در حیات پی بمبداء جهان برد و این سخن از منقول است که چنانچه بحقائق فیزیکی پی بردیم بمعرفت خداوند و سپاسگزاریش نیز راه یافتیم و چون ازو پرسیدند که نسبت مابین اکتشافات علمیّه خود را با دین چگونه یافتی گفت دانش من بجای آنکه اعتقادات را متزلزل نماید مرا در ایمان مانند کشاورز بریتانی نمود و این بمنزله مثلی معروف گردید .

نیوتن دانشمند شهیر طبیعی جهان سنج انگلیسی عقاید طبیعیون را در چهار رساله بزرگ مورد تنقید قرار داد و او از نظم و ترتیب کرات و سیارات پی بنظم دهنده مقتدر حقیقی برد و این سخن بوی منسوب است این نظم و ترتیب که در آفتاب و ماه و سیارات و ذوات الاذناب است بخوبی دلالت بر آفریدگار مقتدر بر همه چیز مینماید. پاسکال فیلسوف جهان شناس بزرگ فرانسوی از پهناوری و بیکرانی جهان پی بخدای عظیم برد و این سخن ازو است این جهان مشهود نسبت بعالم بیکران خلقت یک اثر کوچکی بیش نیست که شاید غیر لایق نظر و توجه می باشد و کلیه جهان هستی را توان کره بیکران بیرون از احاطه فکری خواند که تصوّر و تفکّر در آن جز تحیر و عجز باری ندهد و بخوبی دلالت بر آفریدگار بزرگ و قادر و توانا مینماید.

هاروی بزرگ کاشف دوران خون در بدن گوید هیچ حیوانی را تشریح نکردم مگر آنکه در وی دلائل و آثاری بدیع از قوی و عنایات شگرف غیبی دیدم.

هکسلی در کتاب اصل ارتقاء خود چنین گفت بر این اصل و مبنی چگونه الوهیت را توان انکار و نفی نمود و بجز احمق چنین تفکّری نمینماید. استاد ژولیه در اثر مشاهدات خود در عالم حشرات استنباط نیروهای عالی الهی کرد.

مالبرانش فرانسوی عالم هستی را بچهار نوع قسمت نمود و درجه اعلی را خدای توانای محیط بکلّ اشیاء خواند. اسپینوزا عارف بزرگ هلندی عوالم مجزّدات علوی را صفات خدا و عوالم قدرت سفلی را افعال خدا میشناخت و خلاصه آنکه هر یک از عقلای صف اول و فلاسفه و دانشمندان جهان بنوعی از احساس و مشرب خود پی بمبداء مطلق بردند.

شما اگر یکنفر مادی باشید یعنی هیچ بخدا عقیده نداشته باشید طبعاً معتقد بماده هستید و میگویند همه چیز را ماده بوجود آورده است در اینصورت چرا برای این ماده قائل بهوش و ذکاوت نیستید در صورتیکه آخرین تحقیقات علمی ثابت کرد که ماده دارای قواعد و قوانین خاصی است وقتیکه ماده در همه جا بوده و همه چیز را آورد ناچار با هوش و ذکاوت و یا قانونی هست که همه چیز را بوجود می آورد و همان خدا است. " مترلینگ "

خلاصه ادله نه گانه الوهیت:

- ۱- آنکه نفس صنع و کون دال بر وجود صانع و مکون است و حقائق اشیاء دلالت بر حقیقت کلیه نماید.
- ۲- بطلان تسلسل علل و معالیل.
- ۳- ضرورت انتهاء مجموعه عالم امکان و حدّ و نقص بمبدء واجب نامحدود کامل.
- ۴- آنکه ترکیب عناصر ارادی است نه لازم ذاتی یا تصادفی .
- ۵- سلطه نفس انسانی بر طبیعت .
- ۶- انتظام و ارتباط و تفاعل و تعاون اجزاء عالم دال بر وجود جهت جامعه است.
- ۷- حکم و دقائق صنعیه عالم خلقت دال بر وجود علم و حکمت نامتناهیّه میباشد.
- ۸- آنکه مقاصد و غایات مطلوبه که در ایجاد کائنات پیدا است دلالت بر اراده و حکمت مطلقه مینماید.
- ۹- وجود علم و اراده در عالم نفوس که جزئی از عالم کون است دال بر دریای علم و اراده در کمون عالم است.

در کتاب کافی از محمد بن یعقوب کلینی در باب ابطال رویت نسبت به ذات مقدّس الهی روایت از حضرت امام علی بن موسی الرضا است چون سائل بعد از بیاناتی که آن حضرت راجع به تنزیه و تقدیس غیب هویت از شئون جسمانیّت مانند رویت و غیرها کردند احادیث نبویه متداوله مرویه از طریق اکثریه مشعر برویت ذات در این نشاء و یا اقلا در نشاء اخرویه را عرضه داشته سئوال کرد که آیا شما اینهمه را تکذیب میفرمائید فرمودند اذا کانت الروایات مخالفه للقرآن کذبها.

آخرین مطالعات ذره شناسی یک مرتبه دیگر ثابت میکنند که خداوند یکی است و دو نیست زیرا وقتی که ذرات تمام اجسام را از هر قبیل می شکافند و با آخرین مرحله آن که اتم باشد می رسند مشاهده مینمایند که اتم ها مرکب از یک هسته مرکزی و مقداری الکترون است و باز هم وقتی که اتم را میشکافند مقداری (برق) بدست می آید و در این مرحله آخر تمام اجسام بیکدیگر شبیه هستند.

اینکه کلمه برق را در پرانتز گذاشتیم از این حیث است که آنچه در مرحله آخر بدست می آید برق نیست بلکه چیزی است که تصوّر میکنند برق است و هنوز بماهیت آن پی نبردند در هر صورت مصالح ساختمان تمام مواد دنیا در مرحله آخر یکی میشود و انگار تمام این جهان را از چیز ساخته اند ولی این چیز استعداد عجیبی دارد که هزارها شکل درآید و هزار موجود

مختلف را تشکیل بدهد و نیز استعداد عجیبی دارد که صدها هزار قانون بوجود بیاورد و این قوانین برای حفظ انتظام دنیا طوری با آن شیئی توأم است که نمی‌توان قوانین را ازو جدا کرد و نمیتوان دانست که قوانین از کجا و خود آن شیئی از کجا شروع میشود. امروز ما تقریباً بطرزی محسوس استنباط میکنیم که آن کس که این جهان را بوجود آورده یکی است و دو تا نمیشود زیرا همه چیز جهان از مواد گرفته تا قوانین از یک چیز بوجود می‌آید که هنوز ندانسته‌ایم چیست. " **مترلینگ** "